

احترام شعر واجب است

○ جمال‌الدین اکرمی



○ عنوان کتاب: توی اخبار رادیو
○ شاعر: هادی خورشاهیان
○ ناشر: مؤلف
○ نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
○ شماره: ۱۰۰۰ نسخه
○ تعداد صفحات: ۲۴ صفحه
○ بهاء: ۲۰۰ تومان

دشواری ارتباط با نوجوانان در شعر، بحث تازه‌ای نیست. تمایل نوجوانان به ارتباط با دنیای بزرگ‌ترها، به ویژه از طریق شعر، آشکار و انکارناپذیر است. آنچه شعر استاین را برای آن‌ها پذیرفتنی و جذاب می‌کند، نه موسیقی شعر است و نه تمایل به شنیدن آموزه‌ها و اندرزهای بزرگسالانه، بلکه زاویه دید و طنز سرشاری است که آن را به حوزه علاقه‌مندی‌ها نوجوانان می‌کشاند و خط قرمزی روی پندارهای خط کشی شده و هشدارهای سالمندان می‌کشد.

جذابیت شعرهای استاین می‌تواند نمایش شوق برانگیزی از توانایی‌های شاعری باشد که خود را تا سطح نگاه نوجوان‌ها پایین کشیده است و مثل آن‌ها به جست و خیزهای شیطنت‌آمیز و اندیشیدن‌های پرمز و راز می‌پردازد.

«زاویه دید شاعر» و «گرایش به علاقه‌مندی‌های نوجوانان»، دو فرآیند مؤثر و چشمگیری است که بیش از هر ویژگی دیگری، این گروه سنی را به دنبال خود می‌کشاند. لحن پر از طنز و گفت‌وگوی پرمز و راز نیز پدیده‌ای است که با ویژگی‌های کارکرد زبانی درمی‌آمیزد و این گرایش را به بلندترین قله‌های ممکن می‌رساند. در واقع، بیش از آن که نوجوان علاقه‌مند به شعر، به ساختار شعر در کارکرد زبان و قالب آن توجه کند، به مفاهیمی دل‌می‌بندد که خود از لایه‌های درونی شعر بیرون کشیده و نیز نوع نگاه تازه‌ای

است که کم‌تر با آن برخورد کرده است. ساختار شکنی و گرایش به نادیده گرفتن علائم راهنمای خط کشی شده، نشانگر میزان جسارت شاعر و نویسنده در کنار گذاشتن هشدارهای آشنا و ورود بی‌مقدمه به سرزمین ویژه نوجوان‌هاست. حرکتی که اگر با صمیمیت آکنده نباشد، نوجوان به سادگی آن را پس می‌زند و لایه‌های والدگرایانه‌اش را به راحتی شناسایی می‌کند. هادی خورشاهیان، برای گرفتن مجوز ورود به سرزمین شعر نوجوانان، بدون شک این نیازها را می‌شناخته و تا اندازه‌ای به آن‌ها احترام گذاشته است. در مجموعه شعر «توی اخبار رادیو»، او علاقه‌اش را به بازنمایی واقعیت در قالب شعر نشان داده و طنز شاعرانه و زاویه دید خلاقانه‌اش را کم و بیش به نمایش گذاشته است. با وجود این، او برای رسیدن به زبانی سالم و ارزش‌گذاری به حضور استعاره‌ها و بازتاب اندیشه‌های پیچیده و پرمز و راز نوجوانان، راهی نه چندان طولانی در پیش دارد. هرچند اگر همین شعرها در کتابی با کیفیت چاپ و تصویرهای هنرمندانه‌تری ارائه می‌شد، بدون شک دامنه تأثیرگذاری آن فراتر از محدوده کتونی می‌رفت.

نیاز به ساختار شکنی در شعر نوجوان هادی خورشاهیان نیز نیاز به ساختار شکنی در شعر نوجوان امروز را مثل بیوک ملکی، پروانه پارسا، اتوسا صالحی و مهدی الماسی احساس کرده و به این ترتیب، شعرهایش را یک صفحه در میان، به شعرهای آزاد نیمایی و شعرهای نئوکلاسیک چارپاره اختصاص داده است. در این مجموعه شعر نیز بدون شک موفقیت شاعر، در دستیابی به علاقه‌مندی‌های نوجوانان، بیش از همه در شعرهای آزاد نیمایی آشکار است؛ چرا که احساس نوجوانان امروز، بیشتر بر این استوار است که چارپاره‌ها را مناسب کودک می‌داند و دریافت مفاهیم انتزاعی و استعاری در شعر آزاد، برای او آسان‌تر و عملی‌تر است. گریز از قالب‌های

از همین نکته چنین برمی‌آید که تنها عشق فراوان شاعر به گفت‌وگوی شاعرانه با نوجوانان، سبب شده که او بخشی از سرمایه شخصی‌اش را به عنوان ناشر کتاب به خطر بیندازد تا بتواند به



خطاکشی شده در نیازسنجی‌های نوجوانان یک فرآیند آشکار است و شعر نیز در این چارچوب قرار می‌گیرد.

○ نخستین شعر این مجموعه، شعری است با ساختار نیمایی و با عنوان «با اجازه‌ی دبیر درس هندسه». موسیقی درونی انتخاب شده برای این شعر، همان موسیقی مناسب، اما تکرار شده‌ای است که در شعرهای دیگر مجموعه نیز به چشم می‌خورد.

در این شعر، نوجوانی که شعر را دوست دارد، با کیف و اسکناس‌های کهنه، به سراغ کتاب شعر می‌رود و سرمایه‌اندکش را برای خرید آن خرج می‌کند و بعد در زنگ هندسه، کتاب را باز می‌کند و بی‌درنگ همین شعری را می‌خواند که خورشاهیان آن را به عنوان نخستین شعر این مجموعه تدارک دیده؛ یعنی شعری که خود نوجوان علاقه‌مند به شعر، قهرمان لیریک آن دست! طنز جالب و تفکربرانگیز شاعر در انتخاب چنین رویدادی بدون شک، تدارک آینه‌ای مجازی است که شاعر خود را در لباس دانش‌آموزی علاقه‌مند و شاید در گذشته‌های دور جست‌وجو می‌کند و آینه او را با کتاب چاپ شده‌اش باز می‌نمایاند (دل‌کنند پسرک از اسکناس‌های کهنه برای خرید کتاب شعری که دوست دارد، درست مثل دل‌کنند شاعر این مجموعه از سرمایه کوچک اما نیازمندانۀ اوست برای چاپ این مجموعه شعر!). چنین تمثیلی، ارزش‌گذاری نوجوان به موضوع شعر و کتاب شعر را به نمایش گذاشته است؛ یعنی همان درونمایه‌ای که در شعرهای «پستیچی» و «این شماره هم به فکر من نبوده‌اند» این مجموعه هم به چشم می‌خورد.

ارزش‌گذاری به مفهوم و هویت شعر، حادثه‌ای است که در شعرهای بسیاری از شاعران امروز به چشم می‌خورد؛ چه در حوزه شعر بزرگسالان و چه شعرهای کودک و نوجوان.

در این مورد می‌توان شعرهای «مرد ناپیدا»ی نرودا، «پس از من شاعری آید» کسرابی، «حرف آخر» شاملو، «شعری برای تو»ی فروغ و نیز مجموعه شعرهای «کلاغ‌های کاغذی» کاظم مزینانی و «در پیاده رو»ی بیوک ملکی را مثال زد. شعرهایی که شاعر در آن به جان‌یابی خود از طریق شعر اشاره کرده و این که شعر در واقع، نوعی فوران خون است و هیچ چیز نمی‌تواند آن را بند بیاورد (سیلویا پالات).

علاقه‌مندی خورشاهیان به مقوله شعر، از همین آغاز مجموعه، خود را بر خواننده نوجوان عرضه می‌کند و کم و بیش در شعرهای دیگر نیز ادامه می‌یابد. استفاده از آینه‌های مجازی برای نمایش واقعیت‌های شکل گرفته و انتقال تصویر از شاعر به شعر، آن چنان که در این شعر صورت

گرفته، یک بار دیگر در شعر «توی روزنامه جنگ شد» نیز خود را به زیبایی نشان می‌دهد. در این جا پس‌رکی که هر روز خبرهای داغ روزنامه را در چهارراه‌ها فریاد می‌زند، بر اثر سرما یخ می‌زند و بعد خود به خبری داغ در یک روزنامه تبدیل می‌شود! استفاده از بازنمایی خود شاعر در آینه‌های مجازی شعر، بهره‌جویی از نگاه هنرمندان‌های است که خورشاهیان به آن توجه شاعرانه‌ای نشان داده و بدون شک، حضور چنین کارکردهای مجازی، می‌تواند یکی از نقاط قوت همیشگی شعرهای او باشد، یادآوری بخش‌هایی از این دو شعر، کارکرد این نوع نگاه ارزشمند و شاعرانه را بازگو می‌کند:

توی ویتترین یک مغازه بزرگ

یک کتاب شعر دید

رفت سمت پیشخوان

اسکناس‌های کهنه را به مرد داد

(و) آن کتاب کهنه را خرید...

دزدکی به صفحه نخست آن نگاه کرد

ظاهراً عجیب بود

- دستمال را

روی شیشه‌های عینکش کشید -

: «توی ویتترین یک مغازه بزرگ...»

و در شعر دوم:

صبح زود چند روز هفته

روزنامه می‌فروخت

: «یک تصادف بزرگ توی راه اصفهان

یا سقوط بهمن عظیم در شمال

دزدی از فراز نرده‌ها پرید و رفت

پاسبان ولی هنوز توی کوچه سوت می‌زند...»

صبح سرد روز جمعه زیر پل

یک نفر که در تمام هفته روزنامه می‌فروخت

روی روزنامه مرده بود

روز بعد

یک خبر برای روزنامه‌های فصل سرد

داغ بود

: «یک نفر...»

که کودکی

درست هشت ساله بود

توی روزنامه مرده بود...»

○ شعر دوم «احترام باد واجب است» نام دارد. شعری با قالب آزاد نیمایی و نگاهی طنزآمیز و هوشمندانه به شعر:

آفتاب عصر

خسته است

سارهای خسته روی شاخه‌ها نشسته‌اند...

باد روی شاخه دست می‌کشد.
احترام باد واجب است
سارها به احترام باد
از فراز شاخه‌ها بلند می‌شوند.

این شعر نیز از همان موسیقی درونی خاصی برخوردار است که دیگر شعرهای آزاد خورشاهیان در این مجموعه. کارکرد ایجاز و زبان سالم (که در بسیاری از شعرهای دیگر خورشاهیان دست خوش نابه‌سامانی شده)، در این شعر نمودی مشخص و شاعرانه دارد. طنز و نگاه شاعرانه این شعر نیز به ایجاد نوعی حادثه به یادماندنی و یک تصویر ماندگار منجر شده که آن را به شعری ناب تبدیل کرده است.

○ در شعر «ماهی کوچکی کشیدم، بعد...» اگرچه تن دادن به قالب چارپاره سبب شده تا ساختمان زبانی شاعر دچار کج‌نمایی‌های آشکار (مثل: او به چشمان آبی‌ام خندید / من در آبی (? حوض خندیدم!) و موسیقی شعر دچار چالش‌های جدی شود، رویداد شاعرانه این شعر، حرکت از شعر به زندگی واقعی را به نمایش می‌گذارد:

... رفتم از توی کیف مدرسه‌ام

قلم و دفتری درآوردم

ماهی کوچکی کشیدم، بعد

طرح را رنگ صورتی کردم

*

ماهی توی دفترم ناگاه

به دم و باله‌اش تکانی داد

از سفیدی دفترم لغزید

توی حوض حیاط خانه‌مان افتاد

جان‌یابی عناصر شعری که با تلاش شاعرانه‌ای در نوع نگاه همراه است، در این شعر طراوت و مفهوم خاصی یافته و شاعر یک بار دیگر به عنوان موجودی حیات بخش مطرح شده است. ○ شعر «بستیچی» نیز با فرآیند ایجاز و ارزش‌گذاری به «شعر» همراه است: شعری که به دلیل قالب آزاد آن، کم‌تر درگیر رعایت وزن شعر و ساختمان مشخص قافیه‌ها شده است:

چند هفته پیش

پستیچی

نامه‌ای به دست‌های خسته‌ام سپرد

یک نفر نوشته بود:

«شعرتان قشنگ بود».

ذهن خسته روی کاغذ سفید

شعر دیگری نوشت

بعد از این همه عذاب

- انتظار -

پستیچی نیامده است

شعر تازه مرا

- هیچ کس نخوانده است.

○ در شعر «همگی رو به دوربین باشید»، اتفاق شاعرانه‌ای نیفتاده؛ نه در زبان شعر، نه در رویداد روایی آن و نه در نوع نگاه. شعری در قالب چارپاره که چندان به خاطر سپردنی نیست.

○ در شعر «عصر روز شنبه»، دوستی دو کودک، تنها در پارک، در قالب فکر کردن به یکدیگر و نیاز به یافتن همبازی، به سرعت رویداد شعر، شکل می‌گیرد: اتفاقی که در دنیای بزرگ‌ترها با هزار شک و تردید و حضور لایه‌های درهم بی‌اعتمادی همراه است:

روی نیمکت نشسته‌ایم

او به دور دست پارک خیره است...

او به فکر این که من چه فکر می‌کنم...

فکر می‌کنم که روبه‌رویم ایستاده است

فکر می‌کنم که گفته‌ام «سلام» و او

در کمال سادگی جواب داده است...

کیف‌های قهوه‌ای رها

در فضای سبز پارک

می‌دویم و تاب می‌خوریم...

در این شعر نیز «روایت»، عنصر اصلی شکل‌دهنده محور عمودی شعر به شمار می‌رود.

هم چنان که در شعرهای قبلی نیز همین ویژگی به چشم می‌خورد؛ یعنی رویدادهای زبانی در شعر با حضور خط روایی مفهوم پیدا می‌کند.

این ویژگی در برخی از شعرهای این مجموعه کم‌رنگ می‌شود (مثل شعر ما هم آخر خدایان بزرگ است) و یا این که به کلی رنگ می‌بازد و حذف می‌شود (مثل شعر ده دقیقه آگهی).

○ در شعر «زیر آواز ماه خوابش برد»، بیان فلسفی مرگ یک کودک، با کاربرد زبان استعاری در مصراع‌هایی چون «دختری مثل آسمان بودن»، «با خداوند مهربان بودن»، «رو به سمت پرنده می‌آمد»، «جرعه‌ای آب کوزه‌اش را خورد»، «زیر آواز ماه خوابش برد»، نمود یافته است. این که کودکان با مرگ تا چه اندازه آشنا هستند و از چه زاویه‌ای به آن نگاه می‌کنند، خیلی مشخص نیست. بنابراین، طرح فلسفی مرگ به شکل عام آن و یا جلوه‌گری‌اش مثلاً به هیأت دختری که زیر آواز ماه خوابش می‌برد، شاید چندان برای مخاطب ملموس نباشد. شاعر در نمایش جلوه‌های مرگ، به استعاره‌هایی از این دست علاقه نشان می‌دهد و آن چه از خاکستر آن به جا می‌ماند، غنچه‌ای و خوابی است و پروازی به سوی پرنده‌ها. در این شعر ترکیب «جرعه‌ای آب کوزه‌اش را خورد»، اشاره‌ای است به عمر کوتاه کودکی که سهم او از زندگی و خنکای آن، جرعه‌ای بیش نبوده.

شاعر، از سفر خواب آلوده کودکی به جهان دور، این چنین سخن می‌گوید:

... دختری از مسیر شب‌بوها

رو به سمت پرنده می‌آمد
از دهانش که طرح قرمز داشت
عطر آواز و خنده می‌آمد...

شاعر بی‌آن که توجه چندانی به خط روایت شعری (آن چنان که در شعرهای دیگر مجموعه یافت می‌شود) نشان دهد، به طرح مرگ در قالب سفر دخترکی که زیر نور ماه خوابش برده، پرداخته است. حضور حادثه شاعرانه در این شعر، فقط در شکل ارائه موسیقی شعر و بیان ساده مرگ روی می‌دهد و نه چیز دیگری.

○ خورشاهیان در شعر «این شماره هم به فکر من نبوده‌اند»، هم‌چنان که پیش از این گفته شد، به آرزوهای شاعری جوان در چاپ شعرهای مجله‌ای‌اش می‌پردازد؛ شوق دیدن شعری چاپ شده در مجله‌ای که بیشتر امید و انتظار می‌آفریند تا پیوستن به واقعیت. چنین شوقی در بسیاری از شاعرانی که نخستین شعرشان چاپ می‌شود، به چشم می‌خورد. این شعر در شکل آزاد نیمایی سروده شده و از همان موسیقی شعرهای آزاد پیشین برخوردار است.

این شماره مجله را ورق زدم

- مثل هر شماره -

شعر من نبود

این شماره هم به فکر من نبوده‌اند

شعر من

در همین شماره چاپ می‌شود

- در همین شماره‌ای که چند هفته بعد می‌رسد...

○ شعر «چتر آدم برفی» نیز تحکیم حضور انسان دردمند جامعه، در قالب پسرکی است که با دمپایی و چتری پاره، در میان برف راهش را به سوی مدرسه بازمی‌کند. او تنها دارایی زمستانی، یعنی چتر پاره‌اش را به آدم برفی می‌دهد تا او را از پنهان شدن زیر لایه‌های برف برهاند و جایزه کودک از این بخشش، لبخندی است که آدم برفی بر لب دارد. اگرچه موضوع شعر، دلنشین و خیال‌انگیز است، دست‌اندازه‌های زبان، در این جا نیز از زیبایی‌های خیال و حضور همه‌جانبه مجاز و ایماژهای شعری می‌کاهد؛ به‌ویژه در ترکیب‌هایی چون «آدمی برفی» یا «آدم برفی» که به ضرورت حضور وزن در شعر، از ترکیب آشنا و مأنوس شده‌اش می‌کاهد:

مانده تا دهکده هزاران گام

پس از ترس برف می‌لرزد

چتر در دست آدم برفی

خنده‌اش این قدر نمی‌ارزد؟

○ در شعرهای «نگاه مهربان آفتاب» و «کودکان ابر»، اتفاق ویژه‌ای نمی‌افتد. و حتی جریان طبیعی موسیقی شعر در آن، به حضور ایماژهای شاعرانه و به یادماندنی منتهی نمی‌شود.

○ در چارپاره «روزهای قشنگ می‌آیند» نیز تلاش دیگری صورت می‌گیرد تا بستری شدن پدر و مخالفت از حضور بچه‌ها در مدرسه و خانه‌نشین شدن آن‌ها به دلیل فقر، به نمایش گذاشته شود که این حضور نیز با وجود تعهد اجتماعی شاعر، فاقد ساختار محکم شعری است.

○ شعر آزاد «توی روزنامه جنگ شد» نیز ادامه طرح دردهای اجتماعی کودکان خیابانی در قالب شعر است. این شعر از نمایش‌های حسی خوبی در طرح کودک، کار خیابانی، سرما و تن سپردن به مرگ بر اثر یخ زدن در زمستان است؛ هرچند از ناهنجاری‌های زبانی خالی نیست. به بخش‌هایی از این شعر، پیش از این اشاره شد و اهمیت حضور آینه‌های مجازی در رسیدن از شعر به واقعیت و از خیال به زندگی روزمره و هنجارهای تلخ آن.

○ فقر دامنگیر و غم‌نان در شعر «ما هم آخر خدایان بزرگ است» که از شعر «چتر آدم برفی» شروع شده و در شعرهای «روزهای قشنگ می‌آیند» و «توی روزنامه جنگ شد» ادامه یافته، درونمایه تلخی است که ذهن شاعر را رنج می‌دهد و بعدها در شعرهای «سفر آب، آسمان، کشتی» و «توی اخبار رادیو» نمودهای تازه و عمیق‌تری یافته. این شعر که در قالب چارپاره سروده شده، شعر بلندی است که فقدان پدر و رنج‌های ناشی از آن را به نمایش می‌گذارد، به یاد بیاوریم که درونمایه شعر «روزهای قشنگ می‌آیند» نیز همین بود. همین درونمایه در شعرهای «سفر آب، آسمان، کشتی» و «توی اخبار رادیو» نیز به گونه‌های دیگری تکرار می‌شود؛ بی آن که در این شعرها چندان به تلخی زندگی مادران اشاره‌ای مشخص شده باشد. حضور مادرانه در این شعرها بیشتر همدردی با گرفتاری‌های ایجاد شده برای پدر و زنده نگه داشتن یادهای مهربانانه اوست به همراه انتظاری همیشگی:

مادرم قاب را پاک می‌کرد
چشم‌های کمی خیس می‌شد
مثل گلبرگ گل‌های صدف
با نم شب‌نمی‌خیس می‌شد...
مادرم گریه می‌کرد و گاهی
با نگاه پدر حرف می‌زد
حرف‌هایی صمیمانه، ساده
با پدر از سفر حرف می‌زد...

○ شعر «گوشواره‌های بادبادک سفید» نیز در قالب شعر آزاد، هم چنان با چالش‌های جدی در زبان شعر رو به روست و با وجود روان بودن موسیقی، از گسترش خیال در آن اثر چندانی دیده نمی‌شود و شعر به دور از حضور استعاره و بازی‌های زبانی شکل گرفته. در این شعر، دخترک در حسرت بادبادک سفیدی به سر می‌برد که پسرکی روی

پشت‌بام خانه همسایه، آن را به آسمان فرستاده. حضور خیال در این شعر، از تجسم حسرت‌های کودکانه دخترک از نداشتن بادبادک فراتر نمی‌رود و سرانجام، دخترک فقط به شباهت میان گوشواره خودش و گوشواره بادبادک فکر می‌کند:

... دختری که روی بالکن نشسته است
فکر می‌کند
یک شباهت عجیب بین بادبادک سفید و
اوست

فکر می‌کند
گوشواره‌های او
مثل گوشواره‌های بادبادک سفید رو به روست
○ در شعر «دایناسور مهربان» از حضور دایناسوری در باغ‌وحش، انتظار حضور یک طنز شاعرانه و به یاد ماندنی می‌رود، اما این طنز اتفاق نمی‌افتد و معمای چگونگی حضور خیالی یک دایناسور در باغ‌وحش، هم‌چنان برای خواننده باقی می‌ماند و این که چرا دایناسور پشت میله‌های بلند برای دخترک آه می‌کشد و اشک می‌ریزد و در نهایت چرا یک دایناسور از گرگ مهربان‌تر است؟! ...

دایناسور پشت میله‌های بلند
دخترک را که دیده‌آه کشید
سر خود را که روی دست گذاشت
قطره اشکی به گونه‌اش لغزید
*
دایناسور فکر کرد: «این دختر
گم شده توی باغ‌وحش بزرگ»
دخترک فکر کرد: «دایناسور
چه قهر مهربان‌تر است از گرگ»

○ طنزی که انتظار می‌رفت در شعر پیشین روی دهد، در شعر «ده دقیقه آگهی» راه پیدا می‌کند؛ طنزی که به همان ظرافت در شعر «احترام باد واجب است» نیز اتفاق افتاده. حقیقت ماندنی تفکر شاعر با اندیشه‌های کودکان و نوجوانان، بیش از همه در این شعر مجموعه به چشم می‌خورد؛ یعنی همان دید طنزآلود. کودکان نسبت به آگهی‌های تلویزیونی که هنگام پخش فیلم‌های جذاب و پرکشش شکل می‌گیرد و سبب می‌شود خیال‌انگیزی پنهان در فیلم‌های کودکان و نوجوانان، ابزاری شود برای سودجویان دور از کودکی‌هاشان که بدانند بریده شدن رشته‌های خیال کودک و نوجوان (و حتی بزرگ‌ترها) به منظور جذب کالاهای انبار شده، تا چه حد می‌تواند غیرمنطقی و منفعت‌طلبانه باشد. چنین نگاهی در میان شعرهای طنزآمیز کودک و نوجوان، از ظرافت و تازگی خاص خود برخوردار است:

... شش دقیقه آگهی ...
داستان دختری که ...
عکس یک پرند قشنگ را کشیده بود
عصر جمعه روی تپه‌های بزرگ

بادبادکی که مثل یک پرنده بود
- ده دقیقه آگهی -
عصر جمعه است
صبح شنبه باز هم کلاس درس
مشق‌های من هنوز ناتمام...
کاش روز جمعه نیز
- مثل پخش آگهی -
ادامه داشت.

○ چارپاره «توی اخبار رادیو» که عنوان مجموعه نیز از همین شعر گرفته شده، بازگشتی است به روزهای جنگ که برای شاعر، خاطره معلول شدن پدر را تداعی کرده است. این شعر را سراینده به پدرش، انسانی که در پاییز سومار پرنده شد، تقدیم کرده:

... توی اخبار رادیو، امروز
خبر از بازگشت بابا بود
مادر از صبح زود می‌خندید
شادی از چشم‌هایش پیدا بود
*
توی کوچه شلوغ بود و پدر
در شلوغی مرا صدا می‌زد
عینکی تیره روی چشمش بود
پدرم - مرتضی - عصا می‌زد
○ شعر آزاد «مرز»، از زیباترین شعرهای مجموعه به شمار می‌رود و حسن ختام مجموعه‌ای است که از اوج و فرودهای زیادی در حوزه کارکرد زبان، حضور تخیل و طنز و نیز خط روایت شعری برخوردار است.

شعر مرز، درست پس از شعر قبلی که بازتاب داغ جنگ بر خاطره پدری است که کودکانش را به سبب رفتن به جبهه تنها گذاشته، قرار می‌گیرد. شعر مرز نگاهی واقعی به ضایعات جنگ است که از زاویه‌ای فرارگیر به آن نگاه شده:

چند خانه گلی
در کنار جوی خشک آب
بوته‌های خار
شاخه‌های لخت یک درخت.
*

کودکی نشسته روی تخته سنگ
باد می‌وزد
خاک روی صورت عروسکش نشسته است
*

میله‌های آهنی درون خاک
سیم‌های خاردار
مثل عکس روبه‌روی آینه
پشت میله‌ها و سیم خاردار
چند خانه گلی

در کنار جوی خشک آب...
*
کودکی که رنگ صورتش پریده است

نتیجه، و در یک برآیند کلی، ترکیب‌های واژگانی شعر، بی‌شمار تصویرهای مجازی در ذهن خوانندگان به‌وجود می‌آورد: در حالی که تصویر کردن نکته به نکته این شعر توسط تصویرگر، چیزی نخواهد بود جز ایجاد تصویری مشخص از یک شاخه درخت و پرندگانی که به هوا پریده‌اند.

حال اگر تصویرگر از مهارت کافی در طراحی و تکنیک برخوردار نباشد در این صورت، دریچه‌های ذهنی مخاطب را کاملاً خواهد بست. به خاطر بیابوریم که در این جا عناصری که تصویرگر به تصویر کشیده، عناصر روایی شعر نیستند؛ یعنی قرار نیست حضور ماجرابی کودکانه و پرکشش توسط تصویرگر بیان شود، آن طور که در منظومه (شعرهای داستانی) اتفاق می‌افتد، بلکه در این جا با عناصر غیرروایی و استعاری رو به رو هستیم که قرار است دست به دست هم دهند و یک دریچه تصویری ذهنی (که در ذهن هر خواننده با دیگری متفاوت است) برای مخاطب تدارک ببینند.

شاید به عنوان بهترین نمونه‌های تصویرگری شعر بتوان از تصاویر کتاب‌های می‌تراود مهتاب (فرشید مثقالی)، افسانه (بهمن دادخواه) و شش غزل از حافظ (بهرام خائف) نام برد. هیچ‌کدام از این تصویرگرها از عناصر عینی موجود در شعر برای تصویر کردن ایماژهای تصویری خود استفاده نکرده‌اند، بلکه تصویری نسبتاً مستقل از شعر خلق کرده‌اند که قرار نیست دریچه ذهن خواننده را به کلی ببندند. شاید در این جا چنین پرسشی مطرح شود که در این صورت، چه اصراری به تصویرگری شعر وجود دارد؟ و پاسخ آن نیز شاید چنین باشد که: نه، هیچ اصراری نیست. فقط قرار است دو دریچه در کنار هم گشوده شوند و با هم گفت و گو کنند؛ یکی دریچه تصویری ذهنی واژه‌ها که شاعر تدارک دیده و دیگری دریچه تصویری در چارچوب خط و رنگ که تصویرگر آن را پدید آورده است؛ شاید در مقام مقایسه‌ای ناگفته و بی‌غرض از حضور این دو در کنار هم. مهم‌تر آن که قرار است کتاب به حوزه خواندنی‌های کودک و نوجوان رانده شود و چه بهتر که با جاذبه تصویری نیز همراه باشد.

در این جا، باز هم بد نیست که به تصویرگری شعرهای استاین اشاره شود. تصویرهای او به دلیل برخورداری از طنزی قوی و درخور توجه و ایجازی استادانه در استفاده از خط، فرم و حالت (اکسپرسیون)، همواره چیزهایی به متن افزوده که حذف آن، نیمی از محتوای درونی شعر را کنار خواهد زد.

و کلام آخر آن که خورشاهیان باید شاخه‌های شعر خود را هرس کند؛ چرا که او نشان داده که به شعر احترام می‌گذارد، شعرهای ناب را می‌شناسد و به ارزش‌های زیبایی‌شناسی شعر در حوزه کارکرد زبان و عناصر موسیقایی آن آشناسد.

آن‌ها به صورت «عنوان» شعر، برشی غیرضروری و غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

- ضرورت حفظ موسیقی شعر، در موارد زیادی به حضور واژه‌های اضافی، نابه‌جا و نامناسب انجامیده. از جمله در شعرهای زیر:

خوب خوب است، این چنین باشید (ترکیبی نامناسب در شعر ص ۸)

فکر می‌کنم که با چه کس / حرف می‌زند (ترکیبی نامناسب در شعر ص ۹)

از دهانش که طرح قرمز داشت (ترکیب «طرح قرمز» به مفهوم شعر کمک نمی‌کند)

ماه اول کلاس هم دارید (ترکیبی نامفهوم در ص ۱۴)

توی یک قمارخانه بزرگ / تیر خورد و مرد («بزرگ» واژه‌ای اضافی است و به ضرورت وزن به کاربرده شده. ص ۱۵)

یک نفر / که کودکی / درست هشت ساله بود (واژه «درست» اضافی است و فقط کاربرد وزنی دارد، ص ۱۵)

کودکی که درست ده ساله است (واژه «درست» اضافی است و فقط کاربرد وزنی دارد. ص ۱۹)

یک سرنخی که دیده می‌شود در آسمان («یک سر» ترکیبی اضافی است. ص ۲۰)

یک سرنخ بلند بادیادکی قشنگ («یک سر» ترکیبی اضافی است ص ۲۰)

آن کتاب را گذاشت توی کیف کهنه‌اش («آن» با توجه به تکرار در سطر قبلی اضافی است. ص ۳) و همچنین وجود اشتباهات زیر:

- روی جلد کتاب و در صفحه عنوان نوشته شده: «شعر نوجوان و در کتاب‌شناسی آن آمده «گروه سنی»: ب، ج.

شعر جمله «دوستان پدر یادشان شد» به نظر می‌آید باید به جمله «دوستان پدر یادشان رفت» تبدیل شود. (ص ۱۷)

کارکرد تصویر

تصویرگری کتاب‌های شعر، همواره از ویژگی بحث‌برانگیزی برخوردار بوده است. از آن جا که شعر، همواره خود از «ایماژهای مستقلی برخوردار است و دریچه‌های تصویری آن عمدتاً در محور افقی شعر، به سوی ذهن خواننده گشوده می‌شود؛ ترجمه جزء به جزء ایماژهای شعر به ایماژهای تصویری، جز محدود کردن دریچه‌های خیال خواننده، پیامد دیگری نخواهد داشت. مثلاً در شعر «احترام باد واجب است» ما با تصویرهای غنی ذهنی و متعددی رو به رو هستیم از پرنده‌هایی که به احترام باد از روی شاخه‌ها برخاسته‌اند. یعنی هرکدام از خوانندگان شعر به سلیقه خود با بهره‌جویی از تجسم ذهنی، پرندگانی را به پرواز درمی‌آورند و در

دست خویش را برای کودکی که آن طرف نشسته می‌دهد تکان.

این شعر از تصویری شاعرانه و بیانی قوی برخوردار است «مرز» چون آئینه‌ای پر از خشونت و تیغ و زخم، دو دهکده روستایی را در دو طرف خود از هم جدا کرده با کودکی که در این طرف مرز است و کودکی که در آن طرف. اما همین دو کودک، در آینه سیم‌های خاردار برای هم دست تکان می‌دهند. مفهوم شعر بسیار عمیق و ضدجنگ است و پایانی برای نگاه‌های خصمانه و قلب‌های کینه‌ورز انسان‌هایی که در دو سوی مرز به سر می‌برند. در شعر مرز، غول جنگ نتوانسته زبان دوستی کودکان را با خطوط خشن و خاردار خود از یکدیگر جدا کند و آن‌ها را به تابعیت از محتوای مرگ‌زای خود فراخواند. کودکان جهان، هر جا که باشند، دست‌هاشان را به نشانه دوستی بلند می‌کنند و به روی هم لیخنند می‌زنند؛ هر چند بزرگ‌ترها با توسعه‌اندیشه‌های سودجویانه خود، آرامش واقعی آن‌ها را دستخوش آتش جنگ و ویرانی خانه‌ها و آرزوهای انسانی کرده‌اند.

کارکرد زبان در شعرهای خورشاهیان

خورشاهیان، با حضور جرقه‌هایی درخشان در گرایش به مفهوم (مثلاً در شعر «مرز»)، طنز (مثلاً در شعرهای «احترام باد واجب است» و «ده دقیقه آگهی»); زاویه دید تازه و شاعرانه (مثلاً در شعرهای «ماهی کوچکی کشیدم، بعد» و «توی روزنامه جنگ شد») و بازتاب دردهای جامعه (مثلاً در شعرهای «توی روزنامه جنگ شد» و «ما هم آخر خدامان بزرگ است» نشان داده که ظرفیت‌های زبان را می‌شناسد و در بهره‌گیری از آن تواناست. اما کارکرد زبان در شعرهای او، آن چنان که باید و شاید، از برجسته‌سازی‌های آشکار برخوردار نیست و با سهل‌انگاری‌هایی در محور هم‌نشینی و ایجاد چالش‌های زبانی، به دلیل رعایت ضرورت‌های موسیقایی شعر، همراه است. در حالی که ویژگی کارکرد زبان در شعر، مهم‌ترین فرآیند شکل یافته در شعر است چرا که شعر مهم‌ترین عرصه حضور «حادثه در زبان» است و زبان را فدای موسیقی کردن، آن را از زیبایی‌شناسی‌های شعری دور می‌کند. برخی از نارسایی‌های کارکرد زبان در این مجموعه شعر از این گونه است:

- عنوان همه شعرها، برگرفته از یکی از خطاهای همان شعر است و در نتیجه، با نوعی لو رفتن و بازگویی محتوای شعر، پیش از رسیدن به مرحله بیان رو به رو می‌شویم. به خاطر بیابوریم که برای رسیدن به هر مضمونی در شعر، شاعر پیش‌ساخت‌هایی آماده کرده که خطاهای قبلی شعر، بازگوکننده این تلاش است و طرح جداگانه